

با عرض سلام

«امید و ناامیدی»

همه ما ذاتاً از جنس عشق هستیم و ریشه درونی ما عشق است. متتها سال‌ها به علت آگاهی نداشتن، دچار یک دید بیمار شدیم و در آن زیاده‌روی کردیم، یعنی بیش از آن چیزی که لازم بود، در این دید ماندیم.

حالا خداوند یا زندگی به ما لطف و محبت کرده که ما توانستیم بالاخره متوجه اشتباهمان در زندگی کردن با این دید بشویم. زندگی هر لحظه به ما پیام می‌دهد تا ما را متوجه اشتباهمان کند، ولی ما این قدر غرق در همانندگی‌ها و خواستن‌های ذهن هستیم که فکر می‌کنیم که برای خوشبخت شدن، باید دوباره بیشتر بخواهیم و بیشتر بدست بیاوریم. این دردها و مسائل‌های ما پیغامی هستند که به ما می‌گویند داری اشتباه می‌کنی و باید همانندگی‌ها را رها کنی. ولی ما باز هم فکر می‌کنیم که مشکلمان این است که کم داریم و باید بیشتر بخواهیم. یعنی آن شادی و خوشبختی‌ای که در ذهنمان تصور می‌کنیم را می‌خواهیم از ذهن و همانندگی‌ها بگیریم.

ولی این کار قدغن است و خداوند اجازه نمی‌دهد ما مراد ذهنی بخواهیم و این همه درد و غم و غصه ما به همین دلیل است. درواقع ما مخالف طرح زندگی قرار گرفتیم، مخالف خدا قرار گرفتیم، و اجازه چنین کاری را نداریم. پس بنابراین متوجه شدیم که اشتباه و مشکل ما فقط و فقط خودمان هستیم.

حالا خداوند به ما لطف کرده است که این طلب را در دل ما گذاشته است، لطف کرده است که مولانا و برنامه گنج حضور را سر راه ما قرار داده‌است و ما هم برای شکرگزاری و قدردانی، داریم به‌صورت جدی روی خودمان کار می‌کنیم و کم‌کم دید قبلی را کنار می‌گذاریم.

چون رهیدی، شکر آن باشد که هیچ

سوی آن دانه نداری پیچ پیچ

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۸۰

وقتی رها می‌شویم، شکر باید بکنیم. شکرش چیست؟ که اطراف آن دانه، من ذهنی و همانندگی‌ها دیگر نیچیم.

حالا که در به روی ما باز شده، ما امیدوار هستیم و به‌طور جدی و مصمم روی خودمان کار می‌کنیم، به امید این که به خوش‌بختی برسیم، به آرامش و شادی برسیم و به اصل خودمان زنده بشویم.

شروع به کار روی خود می‌کنیم و با کمی کار کردن روی خود، متوجه می‌شویم که انگار کوهی از غم‌ها و فکرهای غمگین‌کننده از روی دوش ما برداشته شده. متوجه می‌شویم که خنده روی لبانمان آمده و شاد هستیم، متوجه می‌شویم که بار دردها کم شده. بنابراین باز هم امیدوارتر می‌شویم و جدی‌تر به کار کردن روی خود ادامه می‌دهیم.

ولی این راه همیشه با امید و امیدواری همراه نیست، ما حتماً ناامید می‌شویم. ما یک عمر در ذهنمان زندگی کردیم، عادت کرده‌ایم که مراد ذهنی بخواهیم، عادت کرده‌ایم که خودمان را به‌صورت جسم تصور کنیم و با تصویر ذهنی دیگران مقایسه کنیم. ما چون فقط ذهن را می‌شناسیم و ذهن هم فقط جسم را می‌شناسد، بنابراین عادت کرده‌ایم که همه‌چیز را چون و چندی کنیم و آن را اندازه بگیریم. در نتیجه ما در این راه حتماً ناامید می‌شویم.

چه موقع ناامید می‌شویم؟ موقعی که حس کنیم که پیشرفت نکرده‌ایم. این ناامیدی هم برای ما پیغام دارد و شاید پیغامش این باشد که داریم اشتباه کار می‌کنیم، یا داریم با ذهن کار می‌کنیم. پیغام ناامیدی این است که به ما می‌گوید باید جدی‌تر کار کنی، باید تلاش بیش‌تری کنی، وقت بیش‌تری بگذاری.

بنابراین ناامیدی هم چیز بدی نیست و اتفاقاً ملاکی است برای این که ما خودمان را بسنجیم که آیا طلب واقعی داریم یا نه.

در کارها و هدف‌های بیرون هم ما وقتی حس کنیم که از هدفمان دور می‌شویم، ناامید می‌شویم و این ناامیدی درواقع امتحان است برای ما که آیا ما تلاش بیش‌تری می‌کنیم یا نه؟ ناامیدی برای این نیست که بگوییم ما ناتوان و بی‌ارزش هستیم، یا بگوییم اصلاً نمی‌شود. این هم از پندار کمال ماست که بگوییم من اصلاً نباید ناامید شوم و در یک مسیر مستقیم، فقط در حال پیشرفت باشم.

ناامیدی، برای روشن کردن ما و ایجاد امید بیش‌تر و تلاش بیش‌تر است، برای توقف و ایستادن و برگشت به ذهن نیست. ناامیدی برای این است که محکم‌تر ادامه بدهیم. ناامیدی یعنی کار کن و صبر داشته باش، خدا حتماً راه را نشان می‌دهد.

هله، نومید نباشی که تو را یار براند
گرت امروز براند نه که فردات بخواند؟

در اگر بر تو ببندد، مرو و صبر کن آنجا
ز پس صبر تو را او به سر صدر نشاند

و اگر بر تو ببندد همه رهها و گذرها
ره پنهان بنماید که کس آن راه نداند
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۶۵

ما می‌توانیم بنشینیم و با خود بگوییم که من کاه نیستم که با هر بادی به این طرف و آن طرف کشیده بشوم. می‌دانم این راه زحمت دارد و چالش به وجود می‌آید و برای همه این طور است، اگر خوردم زمین و حس ناامیدی به من دست داد، دوباره بلند می‌شوم و بیشتر زحمت می‌کشم. من هر اتفاقی بخواهد بیفتد در این راه می‌مانم.

ای حریفان من از آنها نیستیم
کز خیالاتی در این ره بیستم
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۰۰

با تشکر و سپاس
-فرشاد از خوزستان